



۲۰۱۵/۱۱/۰۹

م. اسحاق نگارگر

سیاستمداران و باج گیری از مردم

مثل اینکه سیاستمداران برای باجگیری از مردم به جهان فرستاده شده اند! دو روز شد که به خواندن کتابی اشتغال دارم که برایم بسیار جالب است. این کتاب را مردی به نام "پیتر فرانینگ" نوشته است. نویسنده که از اکتوبر ۲۰۰۱ تا جون ۲۰۰۲ به عنوان معلم انگلیسی در چین کار و زندگی کرده است، هر هفته برای دوستان و خانواده خود یک ای - میل فرستاده و بدنه کتابش را همین چهل و چهار ای-میل ساخته است. او در یونیورسیتی تکنالوژی شمال چین درس میداد و در عین زمان خودش نیز تلاش می ورزید که زبان چینی را یاد بگیرد و از تجربه های خود برای دوستانش حکایت کند. مردی که برایش زبان چینی یاد میدهد پروفیسری به نام "ژاو" است که یکی از شاگردان "پیتر فراونینگ" در باره اش برای استاد خود یعنی "پیتر" حکایت می کند.

من گفته او را عیناً نقل می کنم:

«از اختلاط با "جنیفر" داستانی دلچسپ در باره پروفیسر "ژاو" شنیدم. بیست و پنج سال قبل گارد های سرخ در جریان انقلاب فرهنگی او را با یک پروفیسر دیگر برای تجدید تربیت به عنوان عناصر "ارتجاعی" برای کار اجباری در یک فارم سبزیجات فرستادند. آن دو پروفیسر باهم دوستان بسیار صمیمی شدند تا بدانجا که آن پروفیسر دیگر دختر خود را به "ژاو" داد. من هنوز خانم پروفیسر "ژاو" را ندیده ام ولی بی اندازه کنجکاو استم که او را ببینم...» بیچاره دانشمندانی که این چنین در دست یک مشت جوان جاهل ولی "انقلابی" چنین خوار و ذلیل شوند اما به هر صورت دوران دیوانگی های انقلاب فرهنگی گذشت و اژدهای تاریخ سردمداران آن انقلاب را فرو بلعید و حیثیت این اشخاص را اعاده کرد و به کارهای خود برگشتند اما در این ای - میل های هفته وار یک چیز جالب دیگر نیز است که من آن را نیز عیناً ترجمه می کنم.

«یک خبر خوش این بود که برایم یک تلویزیون نو دادند که یک چینل انگلیسی هم داشت... در خبر ها شنیدم که یکی از مأموران عالی رتبه دولتی را در حالی که یک صد هزار دالر رشوه گرفته بود گرفتند و به اعدام محکوم کردند. شاگردان من حیران بودند که من چرا نمی توانستم این مجازات سنگین را در ذهن خود توجیه کنم. یکی از شاگردان به من گفت: پنجاه در صد مأموران چینی رشوه خوار استند و این واقعاً یک مشکل بزرگ است.» خدا(ج) مغفرت کند برادر بزرگم را که چند سال پیش چشم از زندگی پوشید و مرا تنها گذاشت. او درویش به جهان آمد و درویش از جهان رفت.

هنگامی که شور و شوق جوانی مرا برای معلم شدن می دید برایم می گفت: «اگر معلم می شوی هرگز از شاگرد رشوه نگیری که شاگرد خودش پول ندارد و از پدر و مادر خود پول رشوه معلم را طلب می کند و به همین دلیل رشوت معلم زود فاش می شود. یکی از اندرز هایش برای من و پسرش این بود که رشوت غرور رشوه گیرنده را از میان می برد و او هر وقت که رشوه دهنده را ببیند احساس نوعی سرافکنگی می کند.»

خوشبختانه غرور من و پسرش هرگز نشکست و دست ما از لقمه چرب هیچ کس آلوده نشد اما به هر صورت، مطالعه نامه های "پیتر فراونینگ" مرا ملتفت یک حقیقت بسیار تلخ دیگر ساخت و آن اینکه غالب سیاستمداران به همین دلیل به جهان فرستاده شده اند که از مردم بیچاره باج بگیرند.

حزب کمونیست چین انقلاب می کند تا پنجاه در صد مأموران فاسد و رشوه خوار را بر مردم مسلط نماید که به نیروی رشوت حق را ناحق و ناحق را حق بسازند.

سیاستمداران ما نیز "جهاد" می کنند تا نود و نه در صد عناصر فاسد، رشوتخوار و هرزه را بر شانه های مردم سوار کنند که چشم های شان را بر کیسه های مردم دوخته اند و شاید افغانستان نخستین کشور دنیا باشد که مردمش به مأموران دولت رشوه می دهند تا محصولات دولت یعنی کرایه برق و صفایی را از ایشان تحویل بگیرند و به خزانه دولت تحویل کنند. آدم وقتی سطح رشوه خواری را در افغانستان می بیند شعر زیبای پروین اعتصامی را که زیر عنوان دزد و قاضی است به خاطر می آرد.

او در آن شعر می گوید:

دزدی حکام

بُرد دزدی را سوی قاضی عسس	خلق بسیاری روان از پیش و پس
گفت: قاضی "این خطا کاری چه بود"	گفت دُزد "از مردم آزاری چه سود؟"
گفت: "بد کردار را بد کیفر است"	گفت: "بدکار از منافق بهتر است"
گفت: "کو برگوی آن روشن نگین"	گفت: "بیرون آر دست از آستین"
حاجت ار من را ز راه راست بُرد	دیو قاضی را به هر جا خواست بُرد
دُزدی پنهان و پیدا کارِ توست	مالِ دزدی جمله در انبارِ توست
دُزد اگر شب گرم یغما کردنت	دُزدی حکام روزِ روشنست

و اما مأموران عالی رتبه افغانستان در این سال ها که قانون و بازخواست هر دو در کشور مُرده است چنان ثروت اندوخته اند که برای هفت نسل میراث خواران شان کفایت می کند ولی حیف که کاسه چشمان حریص شان همان کاسه گداست که هرگز پُر نمی شود تنها با یک تفاوت که گدای نادار را فقر و استیصال مجبور به گدایی ساخته است ولی این گدا های ثروتمند را حرص شان آرام نمی گذارد. فاعتبروا یا اولی الابصار